جلسه دوازدهم (8/12/89)

بسم الله الرحمن الرحیم

بحث در علی بن ابی حمزة بطائنی بود که عرض کردیم توثیقی از شیخ در عده دارد وتضعیفی از ابن فضال که گفت کذاب متهم واین تضعیف وتوثیق با هم تعارض می کنند.

آن توثیقی که آقای خوئی فرمود که علی بن ابی حمزة در کامل الزیارات هست ومولف متعهد شده که آنچه را نقل کند که وصل الیه من طریق الثقات من اصحابنا.

این تمام نیست، قطع نظر از اینکه ایشان عدول کرده از این مبنای توثیق عام رجال کامل الزیارات، قطع نظر از این تعبیر به ما وصل الینا من طریق الثقات من اصحابنا رحمهم الله برحمته شامل علی بن ابی حمزة واقفی ملعون نمی شود، بر فرض او ثقه باشد یعنی کاذب نباشد، بر فرض اصحاب یعنی کسی که شیعه است در مقابل عامه وهمینطور زیدیه که بخشی از اهل سنت شده بودند وفقهشان هم فقه عامه بود، اما رحمهم الله برحمته شامل او نمی شود، یا تعبیر در ابتداء تفسیر قمی که می گوید ثقاتنا ومشایخنا شمول این تعبیر نسبت به اشخاص واقفی ملعون تعبیر غریبی است.

پس عمده همان توثیق شیخ طوسی است در عده با تضعیف ابن فضال، که آقای خوئی فرموده تعارضا تساقطا، رجوع می کنیم به اصل عدم حجیت خبر علی بن ابی حمزة.

ولکن لقائل ان یقول که با دو بیان می شود احادیث علی بن ابی حمزة را درست کرد:

بیان اول: اینکه بگوئیم استصحاب می کنیم وثاقت علی بن ابی حمزة را، چون قبل از واقفی شدن شکی نیست که علی بن ابی حمزة حسن ظاهر داشت که حسن ظاهر اماره تعبدیه عدالت است، وهمینطور وکیل معروف امام کاظم علیه السلام بود که امام می فرمود اموال را نزد او بگذارید وهیچ تنقیصی به لحاظ گذشته ایشان مطرح نشده است، با اینکه با توجه به سوء عاقبتش اگر مشکلی از گذشته داشت عادتا مطرح می شد که این در گذشته هم مشکل داشت، کلام ابن فضال هم راجع به بعد از واقفی شدنش بوده که کذاب متهم یعنی کذاب عقیدتی بوده، بعد از تعارض کلام شیخ در عده با کلام ابن فضال، شک در وثاقت می کنیم استصحاب می کنیم بقاء وثاقت را.

(یمکن ان یقال: اصلا تنافی نیست بین عمل طائفه به روایات علی بن ابی حمزة که مفاد کلام شیخ در عده بود، با قول ابن فضال که علی بن ابی حمزة کذاب متهم، چون عرف اینجور می فهمد که ابن فضال که گفت کذاب متهم نگفت کذاب فی الفقه، ویکفی در کذاب بودنش همین که در امامت دروغ گفت، این جمع می شود با اینکه شیخ طوسی گفت اصحاب در فقه به روایات علی بن ابی حمزة عمل کرده اند.

قلت: این توجیه خلاف ظاهر است، زیرا ظاهر کلام ابن فضال این است که علی بن ابی حمزه کذاب بود، کذاب بودن با ثقه بودن جمع نمی شود، یک وقت می گوئید الجواد قد یکبوا، ثقه هم ممکن است در یک شرائط استثنائی پایش بلغزد ودروغ بگوید اما در حد متعارف دروغ نمی گوید، مثل عادل، اگر درباره ایشان هم می گفت که کذب فی امامة الرضا علیه السلام می گفتیم خوب کذب این منافاتی با ثقه فی حد ذاته بودنش ندارد، اما اینکه بیایند بگویند کذاب متهم این با ثقه بودنش نمی سازد، چون ممکن است کسی که بخاطر مقداری پول اصل دینش را کنار بگذارد ممکن است بخاطر همین مادیات جعل حدیث هم بکند).

بعضی ها به مناسبتی در یک بحثی این را مطرح کرده اند که اشکال کرده اند به کفایت استصحاب وثاقت، فرموده اند استصحاب وثاقت کافی نیست برای حجیت خبر، زیرا موضوع حجیت خبری است که کاشف نوعی است از واقع، این خبر که در این زمانِ شکِ در وثاقت مخبر از این آقای مشکوک الوثاقة صادر می شود این خبر اگر فی علم الله خبر فاسق باشد کاشف نوعی نیست از واقع، استصحاب بقاء وثاقت ویا عدالت نمی تواند این لازم عقلی را اثبات کند که هذا الخبر کاشف نوعی عن الواقع، ولذا اشکال کرده اند در استصحاب بقاء وثاقت.

استاد: این اشکال ناوارد است، زیرا آن چیزی که ظاهر روایات ما وظاهر ارتکاز عقلاء هست این است که خبر ثقه حجت است، العمری ثقتی فما ادی الیک عنی فعنی یودی، یا أ فیونس بن عبدالرحمن ثقة آخذ عنه معالم دینی قال نعم، ظاهرش این است که ثقه موضوع است برای حجیت خبر، ارتکاز عقلاء هم همین است، چون در ارتکاز عقلاء موضوع واقعی حجیت خبر ثقه بودن است، استصحاب می کنیم بقاء وثاقت را وحجیت خبر را اثبات می کنیم، لذا بعید نیست که ما حجیت اخبار علی بن ابی حمزة را با استصحاب وثاقت اثبات کنیم.

کسانی هم که می گویند ما یقین داریم که علی بن ابی حمزة بعد از واقفی شدن از عدالت افتاد آنها هم ممکن است بگویند ما هم استصحاب جاری می کنیم، استصحاب می کنیم بقاء وثاقت علی بن ابی حمزة را الی زمان صدور هذا الخبر.

ما می گوئیم شمائی که یقین دارید به تعاقب حادثین، یعنی یقین دارید که صدر خبر من علی بن حمزة وصدر منه عدول عن الوثاقة، شک در متقدم ومتأخر دارید، استصحاب بقاء وثاقت تا زمان صدور خبر معارضه می کند با استصحاب عدم صدور خبر تا زمان عدول از وثاقت.

اما این اشکال به ما وارد نیست، چون ما اصلا حدوث عدول از وثاقت را در علی بن ابی حمزة نمی دانیم احتمال می دهیم تا آخر ثقه بوده لذا استصحاب وثاقتش را می کنیم تا آخر حیاتش، پس این خبر صادر شده از کسی که مستصحب الوثاقة است.

بیان دوم: اصل این بیان از شیخ بهائی است در مشرق الشمسین ونسبت هم می دهد به محقق حلی در معتبر، که فرموده بودند امثال علی بن ابی حمزة که از سران واقفه بودند آنقدر بدنام بودند که ما یقین داریم که اصحاب ما از اینها بعد از وقفشان روایت نقل نمی کردند، تعبیرش این است که اصحاب ما از واقفه تعبیر می کردند به کلاب ممطوره آنوقت آیا می آیند از اینها حدیث نقل کنند؟ والا خود راوی از آنها بدنام می شود، همچنین کسانی که بغض وعداوت شدید بین اینها وشیعه وجود داشت که نظیر نداشت آنوقت نمی شود که شیعه بعد از واقفی شدن بیایند از اینها حدیث نقل کنند.

پس این روایات مربوط به قبل از وقفشان هست، این وجه را آقای زنجانی هم ملتزم هستند.

استاد: ما این وجه را به این حدت وشدت قبول نداریم، زیرا:

اولا: همه که اجلاء نیستند بلکه ممکن است رواة از اینها افراد عادی بوده اند، افراد اجله مثل یونس وبزنطی افراد معروفی بوده اند آدم مطمئن می شود که بعد از واقفی شدن نمی آیند از اینها حدیث نقل کنند، اما افراد عادی از افراد شیعه این مطلب درباره آنها نیست.

راجع به رواة اجلاء هم ممکن است تا یک مدتی که جوِّ شدید بود از اینها حدیث نقل نمی کردند، اما بعد از مدتی حوادث جدیدی پیش می آید دیگر حساسیت نسبت به حوادث گذشته کم می شود، کما فی حیاتنا فی هذا الزمان وفی کل التاریخ.

ولی ما به نحو موجبه جزئیه این مطلب را قبول داریم مثل بزنطی وابن ابی عمیر که راجع به اینها گفته شده لایروون ولا یرسلون الا عن ثقة، ما اگر احتمال بدهیم که امثال بزنطی وابن عمیر از روایاتی که علی بن ابی حمزة قبل از واقفی شدن داشته نقل کنند واحتمال هم بدهیم که روایات بعد را نقل کنند، طبق شهادت شیخ طوسی باید بنا بگذاریم که ابن ابی عمیر وبزنطی وصفوان که این حدیث را از علی بن ابی حمزة نقل کرده اند مربوط به قبل از انحرافش هست، زیرا لایروون ولا یرسلون الا عن ثقة معنایش این نیست که الا عن ثقة الی آخر الحیات، بلکه معنایش این است که لایروون ولا یرسلون الا عن ثقة فی حال صدور الروایة، وما در یکی از دو سند این روایت اتفاقا از همین راه می توانیم مشکل را حل کنیم زیرا در سند صدوق به علی بن ابی حمزة بزنطی هست عن علی بن ابی حمزة.

اما مشکل ما در این روایت تمام نمی شود، زیرا علی بن ابی حمزة را درست کردیم اما دو نفر دیگر هستند که توثیق خاص ندارد، در سند کلینی اسماعیل بن مرار است ودر سند فقیه محمد بن علی ماجیلویه که هیچکدام توثیق خاص ندارند، راجع به اینها چه کنیم؟

در رابطه با توثیق اسماعیل بن مرار چهار وجه ذکر شده است:

وجه اول: آقای خوئی فرموده ثقه است چون در تفسیر قمی اسمش برده شده اما ماجیلویه اسمش برده نشده ومجهول الحال است.

استاد: ما قبول نداریم که توثیق عام تفسیر قمی معتبر باشد، زیرا تفسیر قمی به قول شیخ آغا بزرگ تهرانی در الذریعة تمامش تالیف علی بن ابراهیم قمی نیست، حداقل بخشی از آن تفسیر ابی الجارود است، لذا نوعا بعد از حدیث ابی الجارود می گوید رجع الی کتاب علی بن ابراهیم، ولذا از کسانی در این تفسیر نقل می شود که بعید است که قمی از آنها نقل کند چون طبقه مشایخ علی بن ابراهیم نبوده اند که آغا بزرگ از آنها نام می برد.

یک کتابی هم هست که در حدود سه قرن پیش نوشته شده به نام تاویل الآیات الظاهرة آنجا یک روایانی را از تفسیر قمی نقل می کند که در تفسیر قمی ای که ما داریم نیست.

مشکل بزرگتر در این تفسیر این است که، در دیباجه که دارد: ونحن مخبرون وذاکرون ما رواه مشایخنا وثقاتنا عن الذین فرض الله طاعتهم، این جمله اگر ثابت می شد مال علی بن ابراهیم است خوب بود، ونسبت به افرادی که در تفسیر قمی تکرار شده اند مثل اسماعیل بن مرار مطمئن می شدیم که در تفسر اصلی علی بن ابراهیم قمی بوده است، ولی مشکل این است که معلوم نیست که این دیباجه مربوط به علی بن ابراهیم قمی باشد، زیرا بعد از این جمله می گوید: قال علی بن ابراهیم الهاشمی القمی شروع می کند رساله ناسخ ومنسوخ علی بن ابراهیم قمی را مطرح می کند، واین جمله نحن مخبرون وذاکرون ما رواه مشایخنا وثقاتنا قبل از این قال علی بن ابراهیم الهاشمی القمی است، آنوقت رساله ناسخ ومنسوخ که تمام می شود می گوید: حدثنا ابوالفضل العباس(ابوالفضل العباس شاگرد علی بن ابراهیم قمی واز نواده های امام کاظم علیه السلام بوده است) خوب قائل این حدثنا ابوالفضل العباس کیست، شاید قائلش همان کسی باشد که گفت ونحن مخبرون ذاکرون ما رواه مشایخنا وثقاتنا، وشاید هم خود این ابوالفضل العباس گفته ونحن مخبرون ذاکرون ما رواه مشایخنا وثقاتنا، چه خود ابوالفضل العباس این را گفته باشد وچه شاگردش گفته باشد هیچکدام توثیق ندارند ومجهولند، فلا یعتمد علی تفسیر القمی.

راه دیگر برای توثیق اسماعیل بن مرار هست: شیخ طوسی نقل می کند از ابن ولید(محمد بن حسن بن ولید استاد صدوق)، می گوید: کتب یونس التی هی بالروایات کلها صحیحة معتمد علیها الا ما ینفرد به محمد بن عیسی بن عبید عن یونس، اسماعیل بن مرار را استثناء نکرده در حالیکه اسماعیل بن مرار حدود دویست روایت از یونس دارد، معلوم می شود که اسماعیل بن مرار در نظر ابن الولید دچار مشکل نبوده است.

استاد: به نظر ما این مطلب ایراد دارد:

زیرا شاید اسماعیل بن مرار کتب یونس را منفردا نقل نکرده است؛ کتب یونس را نوعا روات مشترک نقل کرده اند، فقط محمد بن عیسی بن عبید برخی از کتب یونس را منفردا نقل کرده است، شاید جهت اینکه اسماعیل بن مرار را استثناء نکرده این بوده که از کتب یونس موردی نبوده که اسماعیل بن مرار منفردا نقل کند از کتب یونس.

لایقال: اسماعیل بن مرار که اینجا این حدیث مورد بحث را منفردا نقل نکرده بلکه مشترکا با دیگران نقل کرده، همین کافی است.

فانه یقال: این کافی است اما به شرط اینکه مطمئن باشیم این حدیثی را که الآن داریم می بینیم از کتاب یونس نقل شده باشد، شاید اسماعیل بن مرار این حدیث را از غیر کتاب او نقل کرده باشد شاید شفاها از او شنیده باشد، کتب یونس را ابن ولید گفت معتمد علیها است غیر از متفردات محمد بن عیسی بن عبید، اما شاید اسماعیل بن مرار از نظر ابن ولید ثقه نبوده، اگر کتب یونس را نقل کرده بود خوب سند مشترک داشت که در آنها سند صحیح هم بود خوب بود، اما اسماعیل بن مرار شاید این حدیث را از غیر کتاب یونس نقل کرده باشد.

عمده وجه برای توثیق اسماعیل بن مرار این است که: ابراهیم بن هاشم جلیل القدر که اول من نشر حدیث الکوفیین بقم بیش از دویست حدیث از اسماعیل بن مرار نقل کرده، وابراهیم بن هاشم هم مثل برقی وکشی متهم نبوده به اینکه یروی عن الضعفاء کثیرا والا می گفتند.

آقای زنجانی بخاطر این وجه اعتماد می کنند می گویند اسماعیل بن مرار ثقه است.

استاد: این وجه هم برایمان قابل قبول نیست، چون معلوم نیست که علی بن ابراهیم دویست روایت نقل کرده باشد از اسماعیل بن مرار، شاید به پسرش علی بن ابراهیم گفته اجزت لک ان تروی عنی کتب یونس وروایات یونس بواسطة اسماعیل بن مرار یک کلمه بوده تمام شده، این علی بن ابراهیم بوده که آمده حدیثهای زیاد نقل کرده از پدرش از اسماعیل بن مرار، با اینکه علی یک روز به پدرش گفته اجازه بده ما کتب وروایات یونس را از شما نقل کنیم پدرش هم گفت اجزت لک ان تروی کتب وروایات یونس عنی عن اسماعیل بن مرار، این دیگر اکثار روایت ابراهیم بن هاشم نمی شود، اما اکثار روایت علی بن ابراهیم به درد نمی خورد چون او با واسطه است.